

شهید مظلوم آیت‌الله «سیدمحمد

بهشتی» یکی از یاران نزدیک امام و از مسئولین تراز اول جمهوری اسلامی یسین از وقوع انقلاب بود که شخصیتی جامع‌الاطراف داشت، عملکرد وی در مجلس خبرگان قانون اساسی، حزب جمهوری اسلامی، دیوان عالی کشور و قوه قضائیه در کنار سخنرانی‌ها و نوشته‌های او معیاری برای فهم اصول انقلاب و تبیین آرمان‌های جمهوری اسلامی است؛ با این وجود حوادثی که نظام اسلامی از سر گذراند موجب شد تا هر کس به دلخواه و براساس منافع جناحی و فردی، تفسیری از شخصیت و نظرات او ارائه دهد. از این‌رو آقای بهنام علی‌پور از مرکز اسناد انقلاب اسلامی با حجت‌الاسلام والمسلمین «مسیح مهاجری»، مدیرمسئول روزنامه «جمهوری اسلامی» و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی که هنگام انفجار دفتر حزب در آن مکان حضور داشت و از زیر آوار نجات یافت و پیش از انقلاب نیز با شهید بهشتی معاشر و ملازم بود به گفت‌وگو نشستسته که در ادامه از نظر می‌گذرد.

«شخصیت شهید بهشتی چه شاخصه و ویژگی‌های منحصر به فردی داشت که او را از سایرین متمایز می‌کرد؟

– ویژگی خاص در مورد آقای بهشتی خیلی زیاد است، چون اضافه‌ای شخصیت ممتاز بود. اینجا لازم است در رابطه با ممتاز بودن توضیح بدهم. با اطلاعی که تقریباً از تمام شخصیت‌های درجه اول انقلاب و نظام جمهوری اسلامی دارم و با آن‌ها معاشر یا همکار بودم، با قاطعیت عرض می‌کنم که بعد از امام، آقای بهشتی نفر اول بوده‌یمن هیچ‌کدام از آقایان در انقلاب و نظام – که حالا خیلی از آن‌ها شهید شدند یا فوت کردند – در حد و تراز آقای بهشتی نبود. قطعاً چنین فردی ابعاد شخصیتی وسیعی دارد اما من به‌صورت اجمالی ابعاد شخصیتی ایشان را عرض می‌کنم.

اول بخش علمی است. آقای بهشتی یک عالم جامع بودند. معمولاً در حوزه‌های علمیه، افراد به علوم منقول می‌پردازند؛ فقه و کلام یا علوم مرتبط با علم فقه مثل رجال و حدیث و امثال این‌ها و دروسی از این دست، جداکنر تاریخ که البته تاریخ تقریباً منزوی ست ولی آقای بهشتی علاوه بر علوم منقول، با علوم معقول هم سر و کار داشت و بر آن‌ها مسلط بود.

علاوه بر این‌ها، بهشتی با علوم روز و دانشگاهی سرر و کار داشت، بر علم جامعه‌شناسی مسلط بودند، علم اقتصاد را می‌شناخت با روان‌شناسی آشنایی داشت و تاریخ عمومی جهان را خوانده بود و می‌دانست. همچنین به تاریخ اسلام مسلط بودند، با ادیان توحیدی به‌صورت تفصیلی آشنایی داشت، مکتب مارکسیسم را می‌شناخت. بر فلسفه غرب تسلط داشت و کتاب‌های او را تدریس می‌کرد مثلاً مدرس فلسفه هگل بود.

شهید بهشتی «کاپیتال» مارکس را به زبان اصلی مطالعه کرده بود

«از لحاظ دانش فلسفی آقای مصباح قوی تر نبودند؟

– اتفاقاً من در قم با آقای مصباح الی ۷ سال کار کردم، هم در بخش‌های قرآنی، هم در بخش‌های فلسفی و هم در بخش‌های معارف. نه، قوی‌تر نبود. انصاف آقای مصباح مد ما لایق بود در زمینه‌های مختلف، آدم درس‌خوانده بود و مطالعه کرده بود، از نظر علمی سطحش بالا بود اما عمق علم آقای بهشتی و جامعیتش بیشتر بود.

بهشتی به زبان انگلیسی، آلمانی و عربی مسلط بود مثلاً «کاپیتال» مارکس را به زبان اصلی خوانده بود و بر آن حاشیه نوشته بود.

«پیش از حضور در هامبورگ به زبان آلمانی مسلط بودند؟

– نه، زبان آلمانی را هنگام حضور در آن کشور یاد گرفت اما زبان انگلیسی را پیش از خروج از ایران یاد کرده به طوری که در حوزه قم مدرسه‌ای درست کرده بودند تحت عنوان «دین و دانش» و عده‌ای را آوردند که تدریس کنند، خودشان هم انگلیسی تدریس می‌کردند.

«آموزش زبان انگلیسی را تدریس می‌کردند یا به زبان انگلیسی تدریس می‌کردند؟

– نه، آموزش زبان انگلیسی تدریس می‌کردند. از ایشان پرسیدم شما با تسلط به علوم دیگر چرا تدریس زبان انگلیسی را برعهده گرفتید؟ گفتند برای اینکه بچه‌ها احساس نکنند که یک معمم و روحانی، بیگانه از مسائل روز و دنیا است.

یک زمانی بررسی کردم و متوجه شدم که شهید بهشتی در ۱۸ رشته نه فقط آشنای با علم، بلکه صاحب‌نظر و مجتهد آن رشته بود، مثل همین مارکسیسم.

تقوا را بدو شکل پرهیز و ستیز

می‌دید

«مناظره‌های تلویزیونی دهه ۶۰ هم این مسئله را تأیید می‌کند.

– بله، مناظره با کیانوری و امثال این افراد.

خب، مواردی که ذکر شد ابعاد علمی شهید بهشتی بود. در علاوه بر علم ایشان

دارای فضایل بسیاری بود – فضیلت غیر از علم هست – او اهل قلم بود و قلم خوبی داشت، سخنران قهاری بود به مسائل عمیق نگاه می‌کرد نه سطحی، این‌ها همه از فضایل ایشان بود. معنویت، یک بعد دیگر از شخصیت بهشتی بود. ایشان خیلی اهل تقوا بود، تقوا را هم درست معنی می‌کرد. همیشه تقوا را به دو بخش تقسیم می‌کرد و می‌گفت دو نوع تقوا داریم، تقوای پرهیز و تقوای ستیز.

تقوای پرهیز یعنی اینکه آدم چشمش را به روی نامحرم بینند تا ببیند، دروغ نگوید،

حرام نخورد. این تقوای پرهیز است و تقوای پرهیز نسبت به تقوای ستیز ارزش کمتری دارد. تقوای ستیز یعنی در ستیز با دروغ‌گویی و حرام‌خوری باشید. یعنی اینکه در جامعه حاضر باشید و علاوه بر پرهیز در ستیز با بی‌اخلاقی‌ها و خلاف شرع‌ها باشید.

آقای بهشتی واقعا اهل تقوای ستیز بود. در همین بخش معنویت اضافه کنم، شهید بهشتی خیلی اهل مناجات با خدا بود غیر از مناجات‌های شبانه و راز و نیازهایی که خدا داشت که مخفی بود، نماز عادی را هم ویژه می‌خواند. نماز او دو خصوصیت داشت. یکی اینکه «اول وقت» می‌خواند. دوم اینکه با حضور قلب نماز می‌خواند. وقتی به نماز می‌ایستاد و من نگاه می‌کردم در قنوتش، احساس می‌کردم که او خدا را می‌بیند، آنقدر خالصانه و با حضور قلب بود.

صدقات داشت. هیچ‌وقت از صدقات دور نمی‌شد و یکی از معیارهاش برای انتخاب دوست و همکار، صدقات بود. منظم بود و هیچ چیزی را با نظم عوض نمی‌کرد. وقتی با ایشان قرار داشتیم و از قم به تهران می‌آمد اگر ساعت ۱۰ صبح قرار داشتیم، من یک ربع به ۱۰ می‌رسیدم، می‌دانستم که ایشان زودتر از ۱۰ آمدگی ندارند و مشغول کار دیگری هستند و لذا منتظر می‌ماندم و سر ساعت ۱۰ مراجعه می‌کردم.

گاهی بعضی افراد که زودتر می‌رفتند و بی‌توجه به این مسئله زنگ درب خانه را می‌زدند، آقای بهشتی می‌گفتند سر وقت بیا چون کار دیگری داشتند این‌چور هم نبود که بیگار باشند و بگویند «ته».

خودشان هم بسیار منظم بودند، وقتی که مسئول قوه قضائیه شدند یا هنگامی که رئیس دیوان عالی کشور بودند یا به حزب رفت‌وآمد داشتند و کارهای دبیرکلی را انجام می‌دادند همیشه سر وقت در محل کار حاضر می‌شدند. در مسیر حرکت ایشان از مخبرالدوله به سوی میدان ارک (قوه قضائیه) پاسبانی بود که می‌گفت من زمانم را با آقای بهشتی تنظیم می‌کنم چون همیشه راس یک ساعت خاص از آنجا رد می‌شد، واقعا نظم فولادین داشت.

توان مدیریت یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیتی آقای بهشتی بود. بین مدیران نظام جمهوری اسلامی، افراد زیادی هستند که واقعا مدیران لایقی محسوب می‌شوند اما من به جرات ادعا می‌کنم که نظیر آقای بهشتی ندانستیم، از همه بالاتر و ممتازتر بود و خیلی‌ها مدیریت را از او یاد گرفتند.

مصادیقی از مدیریت ایشان را عرض می‌کنم. آقای بهشتی در قم مدراسی تأسیس کردند. قبل‌تر‌ها حوزه علمیه قم اصلا حالت مدرسه‌ای نداشت، هرکس فردی را پیدا می‌کرد، نزد او می‌رفت و از جایش درس می‌گرفت. درس‌ها شناور بود. اینکه الان منظم شده و مدراسی هست، شروعث با آقای بهشتی بود. آقای بهشتی دو مدرسه در قم و دو مدرسه در تهران تأسیس کرد که الگو و پایه بود. یکی از آن مدارس، مدرسه «مقانی» بود که «منتظر»به اسمش شد و آقای قدوسی را مدیر آنجا کرد و عده‌ای از طلاب همون مدرسه حقانی بعدا در دوران انقلاب وارد قوه قضائیه شدند.

مدرسه «دین و دانش» که اشاره کردم نیز یکی از آن مدارس بود.

همچنین در تهران کانون‌های اسلامی زیادی برای مهندسی، پزشکان، دانشجویان، اساتید دانشگاه و حتی برای اصناف به وجود آوردند و در آن‌ها صحبت می‌کردند. یکی از مدیران مجلس خبرگان جلسات قانون اساسی بود. آقای بهشتی رئیس بود و آقای بهشتی نائب‌رئیس ولی با توافق و خواست خود آقای منتظری مدیریت جلسات برعهده بهشتی بود یعنی آقای منتظری مدیریت را واگذار کرده بود به آقای بهشتی و وقتی جلسه شروع می‌شد پیش از «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، آقای منتظری می‌گفت: «خب، آقای بهشتی! بفرمایید» و شهید بهشتی مدیریت جلسه را دست می‌گرفت.

مورد دیگر مدیریت آقای بهشتی در حزب جمهوری اسلامی بود. حزب جمهوری اسلامی توسط آقایان بهشتی، هاشمی

رفسنجانی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و باهنر تأسیس شد اما آقای بهشتی تقریباً همه‌کاره محتوایی حزب بود. اولاً اولین دبیرکل بود، ثانیاً ایشان در نوشتن اساسنامه و مرامنامه نقش اساسی داشت. اساسنامه حزب جمهوری اسلامی خودش برتوی از قانون اساسی بود که قبل از قانون اساسی هم نوشته شد.

علی‌احمال این چند موردی که ذکر شد

یعنی علم، فضایل، معنویت و مدیریت جزو

ابعاد شخصیتی آقای بهشتی بود که او را از سایر افراد متمایز می‌کرد.

مسیح مهاجری:

سخنان بهشتی را پس از شهادت تفسیر به رأی کردند



بهترین منشور انقلاب را می‌توان از آثار بهشتی استخراج کرد

«نقش شهید بهشتی در تبیین و تشریح اصول انقلاب پیش و پس از پیروزی بود؟

– مدیریت جلسات مجلس خبرگان قانون اساسی، تهیه و تنظیم اساسنامه و مرامنامه حزب جمهوری اسلامی، سخنرانی‌های ایشان و نوشته‌هایشان همگی در راستای تبیین و تشریح اصول بود. به عقیده من اگر قانون اساسی، اساسنامه حزب جمهوری اسلامی، سخنرانی‌ها و نوشته‌های آقای بهشتی را در زمینه انقلاب جمع‌آوری کنیم، بهترین میزان برای معرفی اصول انقلاب و دست‌یابندی آرمان‌های انقلاب هست.

ایشان تا تقریباً دو سال بعد از پیروزی انقلاب به شهادت رسیدند، در این مدت سخنرانی‌های زیادی برای اقشار مختلف از جمله دانشگاه، حوزوی، بازاری، دانش‌آموز، کارگران و … داشتند. این‌ها همه در مسیر تبیین اصول انقلاب بودند.

بهترین بیانیه و منشور انقلاب را می‌شود از مطالب آقای بهشتی استخراج کرد.

«حاج آقا به عنوان سؤال بعدی می‌خواسته‌بپرسم که انحراف از اصول انقلاب از نظر شهید بهشتی در چه مواردی خلاصه می‌شود؟ آیا نمونه‌ای از مقابله ایشان با انحراف دارید؟

– بله، ایشان انحراف را در رعایت نکردن حقوق آدم‌ها می‌دانست. یعنی انحراف از نظر ایشان انحراف از حقوق آدم‌ها بود.

«مسئله‌شان فرد بود؟

– بله، به‌صورت کلی انسان را محور همه مسائل مربوط به انقلاب و حتی اسلام می‌دانست. حالا اسلام برای چی آمده اصلاً؟ اسلام آمده برای اینکه انسان را هدایت بکند، انسان را نجات بدهد، برای چیز دیگری نیست. موضوع دین چیست؟ انسان و اگر انسان نبود، دینی هم نبود.

«عده‌ای جامعه را مطرح می‌کنند و می‌گویند موضوع دین جامعه است.

– جامعه مجموع انسان‌هاست. بهشتی یک مقدار ریزبین تر بود.

شهید بهشتی انحراف را دور شدن و انحراف از اخلاق و صدقات می‌دانستند. همان صدقاتی که اشاره کردم. اگر فردی جایی از اخلاق منحرف می‌شد، حق آدم‌ها و انسان‌ها را نادیده می‌گرفت، ایشان حساسیت داشت می‌داد و مقابله می‌کرد و می‌ایستاد و قبول نمی‌کرد.

در مورد اخلاق هم همین‌گونه بود. یک نمونه عرض کنم. ایشان برای تربیت افراد حزب تلاش بسیار می‌کرد، سخنرانی می‌کرد و برای اینکه افراد را در مسیر درست نگه

دارد، خیلی زحمت می‌کشید. جمله‌ای معروف داشت که می‌گفت: حزب معبد است و ما باید اینجا را از همه انحرافات حفظ کنیم اگر روزی در اینجا از حقوق انسان‌ها و از اخلاق دور شویم و برای خودمان کار بکنیم، منافع خودمان را در نظر بگیریم، منافع مردم را زیر پا بگذاریم و یا اصول و معیارهای ارزشی را نادیده بگیریم، اینجا دیگر معبد نیست و احتیاجی نیست که کسی حزب را منحل کند، حزب خود به خود منحل می‌شود.

نیاز است مقدمه‌ای بگویم تا برای این موضوع مصداق و مثالی ذکر کنم. وقتی

باید رعایت شود حتی اگر مقررات برای دولت طاغوتی باشد. اگر فرد دیگری پشت فرمان بود و می‌خواست تخطی کند ایشان می‌شد.

«به عنوان سؤال بعدی بفرمایید که علت اختلاف شهید بهشتی و منافقین چه بود؟

– آقای بهشتی سعی کرد که با همه ارتباط داشته باشند، هیچ کینه‌ای از کسی نداشت. البته آدم باید از انسان‌های ضد خدا و ضد انسان کینه داشته باشد، این جزو تولی و تبراً است.

می‌گفتیم بابا این‌چور نیست! آقای موسوی اردبیلی در خطبه نماز جمعه همین را گفتند. ایشان یکی از امام جمعه‌ها بودند و در خطبه نماز جمعه به مردم گفتند: «شما این شعار را از روی حسن‌نیت دادید اما واقعیت این نیست، ما یک بهشتی بیشتر ندانستیم که رفت».

«پیش از این هم مردم شعارهایی می‌دادند که به نام شهید بهشتی اشاره مستقیم داشت مثلاً می‌گفتند: «بهشتی، بهشتی، طالقانی را اتو کشتی».

– این شعار منافقین بود. ساخته و پرداخته آن‌ها بود. چون رابطه نزدیک با آقای طالقانی داشتند البته رابطه‌ای دروغین، یعنی واقعی نبود. می‌خواستند آقای طالقانی را هم ابزار و وسیله رسیدن به اهداف کنند کما اینکه یک مقداری هم در این کار موفق شدند. کارهایی که آقای طالقانی کرد – مدتی قهر کرد و بیرون از تهران رفت – این‌ها به تحریکات منافقین بود.

«البته من فکر می‌کنم که آقای طالقانی در صدد جذب آن‌ها بود به عنوان مثال خطبه عقد «موسی خیابانی» را طالقانی خوانده بود.

– این کارها را همه می‌کردند. آقای هاشمی رفسنجانی هم به آن‌ها پول می‌داد؛ البته قبل از ماجراهایی که در اواسط دهه ۵۰ پیش آمد.

«منظورتان «تغییر مواضع ایدئولوژیک» است؟

– بله، تا قبل از آن تغییر، آقای بهشتی و هاشمی با این‌ها ارتباط داشتند و به این‌ها پول می‌دادند. از این طرف و آن طرف پول‌ها را جمع و جور می‌کردند و برایشان می‌فرستادند چون این‌ها را بچه مسلمان می‌دانستند. پس هیچکس از قبل با این‌ها مشکل نداشت، آقای بهشتی هم با این‌ها مشکلی نداشت، بعدها هم اگر مشکلی ایجاد شد، مشکل فکری بود عملاً با این‌ها کاری نداشت.

عقیده همه این است که آقای طالقانی در صدد جذب بود. آقای بهشتی، هاشمی و خامنه‌ای هم بودند. آقای خامنه‌ای با آن‌ها ارتباط داشت و در خانه خود در مشهد به آن‌ها جی‌داد، منتها این‌ها همه قبل از ماجرای سال ۵۴ و تغییر مواضع ایدئولوژیک بود.

«تفسیر از سخنان شهید بهشتی و مصادره کردن شخصیت وی پس از شهادت به وقور اتفاق افتاده است، کدام تفسیر در رابطه با شخصیت ایشان صادق است؟ به عبارتی دیگر تصویر ارائه شده از «سید محمد بهشتی» بعد از شهادت چه نسبتی به شخصیت ایشان قبل از شهادت داشت؟ بعد از وقایع دهه ۷۰ دهه ۸۰ دهه ۹۰ و حتی ۱۴۰۰، عده‌های سعی کردند که از شهید بهشتی تفسیر متناسب با وقایع روز ارائه دهند و بگویند که اگر شهید بهشتی نبود، وضعیت فرق داشت و به فلان شکل رفتار می‌کرد. شما کدام تفسیر صادق می‌دانید و مسئله را چگونه می‌بینید؟

– حرف شما کاملاً درست است. آن‌ها از شهید بهشتی سوءاستفاده می‌کنند. شما تا ۱۴۰۰ آمدید، یک سال بعدش ۱۴۰۱ در جریان «همسا امینی» و مسئله حجاب بعضی از افراد منتسب به شهید بهشتی گفتند که آقای بهشتی اصلاً معتقد به این چیزها نبود. من به آن‌ها تذکر دادم و در پاسخ به این کار،

ما از کتاب‌ها و سخنرانی‌های آقای بهشتی مطالبی خلاف ادعای آن افراد منتشر کردیم و گفتیم آقای بهشتی خلاف شخصیتی بود که ما ارائه دادید.

«شما یک اشاره موردی کرده باشید و واقعاً نظرشان چیز دیگری بوده است؟

– نخیر، کاملاً راجع به حجاب صحبت کرده و گفته است که حجاب در جامعه اسلامی باید رعایت شود و اگر نشود، باید تذکر بدهیم چون مقررات است و باید اجرا

وقتی چنین پیشنهادی می‌دهند ممکن است سوسه‌انگیز باشد و اگر فردی خودداخته و غنی نباشد ممکن است بپذیرد اما آقای بهشتی در کرد و گفت من شاگرد امام و پیرو ایشان هستم. آن‌ها اصرار کردند ولی به جایی نرسید. لذا تأملید شده و رفتند.

این کار ترغند منافقین بود. می‌خواستند از شهید بهشتی اعتبارزایی کنند و او را از میان بردارند و قربانی کنند، آن‌ها به دنبال این بودند که آقای بهشتی واقعا رهبر بود، نه غنی نباشد ممکن است بپذیرد اما آقای بهشتی در کرد و گفت من شاگرد امام و پیرو ایشان هستم. آن‌ها اصرار کردند ولی به جایی نرسید. لذا تأملید شده و رفتند.

این کار ترغند منافقین بود. می‌خواستند از شهید بهشتی اعتبارزایی کنند و او را از میان بردارند و قربانی کنند، آن‌ها به دنبال این بودند که آقای بهشتی واقعا رهبر بود، نه غنی نباشد ممکن است بپذیرد اما آقای بهشتی در کرد و گفت من شاگرد امام و پیرو ایشان هستم. آن‌ها اصرار کردند ولی به جایی نرسید. لذا تأملید شده و رفتند.

این کار ترغند منافقین بود. می‌خواستند از شهید بهشتی اعتبارزایی کنند و او را از میان بردارند و قربانی کنند، آن‌ها به دنبال این بودند که آقای بهشتی واقعا رهبر بود، نه غنی نباشد ممکن است بپذیرد اما آقای بهشتی در کرد و گفت من شاگرد امام و پیرو ایشان هستم. آن‌ها اصرار کردند ولی به جایی نرسید. لذا تأملید شده و رفتند.

این کار ترغند منافقین بود. می‌خواستند از شهید بهشتی اعتبارزایی کنند و او را از میان بردارند و قربانی کنند، آن‌ها به دنبال این بودند که آقای بهشتی واقعا رهبر بود، نه غنی نباشد ممکن است بپذیرد اما آقای بهشتی در کرد و گفت من شاگرد امام و پیرو ایشان هستم. آن‌ها اصرار کردند ولی به جایی نرسید. لذا تأملید شده و رفتند.

این کار ترغند منافقین بود. می‌خواستند از شهید بهشتی اعتبارزایی کنند و او را از میان بردارند و قربانی کنند، آن‌ها به دنبال این بودند که آقای بهشتی واقعا رهبر بود، نه غنی نباشد ممکن است بپذیرد اما آقای بهشتی در کرد و گفت من شاگرد امام و پیرو ایشان هستم. آن‌ها اصرار کردند ولی به جایی نرسید. لذا تأملید شده و رفتند.

این کار ترغند منافقین بود. می‌خواستند از شهید بهشتی اعتبارزایی کنند و او را از میان بردارند و قربانی کنند، آن‌ها به دنبال این بودند که آقای بهشتی واقعا رهبر بود، نه غنی نباشد ممکن است بپذیرد اما آقای بهشتی در کرد و گفت من شاگرد امام و پیرو ایشان هستم. آن‌ها اصرار کردند ولی به جایی نرسید. لذا تأملید شده و رفتند.

یکشنبه ۷ تیر ۱۴۰۵ - شماره ۱۴۰۵ - سال چهل و هشتم ۵

دیداری ناتمام

شهید بهشتی از نگاهی دیگر

دکتر محسن اسماعیلی



این روزها مقارن با سالگرد شهادت «آیت‌الله سید محمد بهشتی» و حدود هفتاد و دو نفر از بهترین فرزندان اسلام و انقلاب است و هر کس به سهم خود می‌خواهد تا بخشی از تکلیف خود به او را ادا کند. صاحب این قلم

نیز تا کنون برای ادای دین به کسی که امام راحل، او را به حق «مظلوم» نامید، خصوصاً در حوزه تخصصی خود نکاتی را بیان کرده است. اما در این فرصت به دنبال تأکید بر جنبه دیگری از شخصیت استثنایی آن دانشمند فرزانه هستم که فکر می‌کنم کاملاً مغفول مانده است.

بی تردید او یک سیاستمدار صادق، یک فیلسوف و حقوقدان، یک مجتهد مسلم و یک مبارز انقلابی، و معمار نظام حقوقی و قضایی نوین است. اما آنچه اینک مورد توجه است، شناخت شهید بهشتی، به مثابه یک عالم دینی و مربی اخلاقی است. او به تمام معنا مصداق بارز یک روحانی آشنا به زمان و متبحر در تربیت نسل‌های پس از خود نیز بوده است، و این همان نکته مهمی است که نباید پیش از این ناگفته باقی بماند.

او بدون اینکه ادعایی داشته باشد، به واقع یک معلم بزرگ اخلاق بود و با اخلاص و تبحر هر چه تمام‌تر به تربیت جوانان همت می‌گماشت. در سخت‌ترین شرایط برای آنان وقت می‌گذاشت و با نرم‌خوبی و جذایت، همان کاری را می‌کرد که مردم، بویژه نسل جوان ما از یک عالم دینی انتظار داشته و دارد. شخصاً انسان‌های موفق بسیاری را می‌شناسم که مسیر زندگی خود را در اثر برخورد صمیمانه او می‌پیدا کرده اند، وای کاش هنرمندان متعهد و چیره دست ما موفق می‌شدند تا به مدد آثار گرانبها و خاطرات بسیار آموزنده‌ای که از او باقی مانده است، این جنبه و جنبه‌های دیگر از شخصیت کم‌نظیر او را به تصویر می‌کشیدند؛ اما گویا مظلومیت هم نمی‌خواهد هیچگاه از آن چهره نورانی جدا گردد.

در این روزها که طبعاً پیش از هر وقت دیگر یاد و نام شهید بهشتی گرمای داشته می‌شود، شاید بازگو کردن یک تجربه فردی، ادای دینی دیگر و افزودن قطره‌ای کوچک به دریای فضایی باشد که از او به یادگار مانده است. این تجربه در دل خود درسهایی فراوانی دارد که بر اهل نظر پوشیده نیست. دقیقاً غروب پنج‌شنبه، چهارم تیرماه ۱۳۶۰، بود که همراه با

جمعی از هم سن و سال‌های خود توفیق دیداری به یادماندنی و تا تمام با آن بزرگوار را یافتیم. آن روزها، من هنوز چند ماهی تا رسیدن به سن شانزده سالگی! فاصله داشتم، و او نیز رئیس دیوان عالی کشور و رئیس قوه قضائیه محسوب می‌شد، و قوه قضائیه در آن روزها از بزرگ‌ترین نهادهای کشور بود. غیر از آنکه مشغول بازسازی و ترسیم چهره جدید دستگاه عریض و طویل دادگستری بود، توطئه‌های مداخله، خیانت‌های منافقین و بحران‌های دشمن ساخته در مناطق مختلف کشور، هوشیاری و سرعت عمل دستگاه عدالت را ضروری می‌ساخت. اما مهم‌تر از همه اینها، حضور شهید بهشتی در دیگر ارکان اصلی مدیریت از کشور بود که به جهت تجربه و هوشمندی و آشنایی با جهان، گره‌گشای انقلاب در همه زمینه‌ها به شمار می‌رفت.

دشمنان نیز این را می‌دانستند و لذا برای تخریب چهره وی از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند و شیاعیاتی زشت و بی‌اساس اهل به دهان می‌چرخید. هر روز ترور و انفجاری رخ می‌داد و همه می‌دانستند که بهشتی در صدر آن فهرست قرار دارد. با این حال، ما را به حضور پذیرفت. چند نوجوان بودیم که می‌خواستیم با وی درباره لزوم قاطعیت و برخورد دستگاه قضایی با کسانی صحبت کنیم که به خیال ما مستحق استگام نیز بودند!

غروب آن روز، قرار ملاقات ما بود در نمازخانه مدرسه رفاه، میدان بهارستان، پشت مدرسه عالی شهیدمطهری، خیابان تختشب. بدون هیچ مانع و یا بازرسی به سالن بزرگی که در طبقه دوم مدرسه بود، وارد شدیم. او در محراب نشسته بود و چهار پنج نفری نیز با وی مشغول گفتگو بودند.

برق چهره‌اش خیره‌کننده بود و من که از اولین ورودی‌ها بودم، نفهمیدم که فاصله درب ورودی تا محراب را چگونه طی کردم. غرق جمال و جلال او شده بودم. انصافاً زیبا و پرباهت بود. سرش را بالا آورد و با لبخندی شیرین ما را تحویل گرفت و خوشامد گفت. ما برخی با یک سالزده هفده ساله‌ها دست مردانه‌ای داد و تعارف کرد که همان‌جا بنشینیم.

به آرامی و با دقت حرف‌ها را شنید و با تبسمی که بر لب داشت در جایگاه نشست و با رسمیت و البته صمیمیت پاسخ

همه حرف‌ها را، مستقیم یا غیرمستقیم، داد. همه ضرورت کار فرهنگی اشاره کرد و تجربه هیئت‌های مؤتلفه‌اسلامی را به عنوان نمونه ذکر کرد که چگونه فعالیت هدفمند هیئت‌های کوچک مذهبی در محله‌ها و فامیل‌ها توانست پس از چند سال به ثمر بنشیند. از قضاوت‌های نستنجیده و تندخویی برحذر داشت و همه را به ایده همیشگی خود دعوت کرد: «جذب» در حد امکان و دفع، به اندازه ضرورت».

چنان آرام و شمرده سخن می‌گفت که گویی کاری مهم‌تر از همین حرف‌ها ندارد. پاسخ همه سؤالات خودمان را گرفته بودیم. از سن و محل سخنرانی که پایین آمد، با همه حاضران که حالا بیشتر هم شده بودند، شروع به خوش و بش کرد. من دوربینی با خود برده بودم که در روزگار دارای حلقه فیلمی برای تعداد محدودی عکس بود؛ با ۱۲ تایی بود یا ۲۴ تایی. حاضران از من خواستند که از آنها با شهید بهشتی عکس بگیرم و من نیز سخاوتمندانه همین کار را کردم. چند عکس که گرفته‌م، نوبت خود شد. از یکی از حاضران خواهش کردم که تصویری هم از خود من با شهید بهشتی بردارد.

کنار آن بزگوار ایستادم. دست بر دوش من نهاد و صمیمانه به عکاس اعلام آمادگی کرد. از بخت بد، عکاس هر چه کرد، موفق نشد و گفت: مثل اینکه فیلم دوربین تمام شده است…! کسی نمی‌داند که آن لحظه چقدر در من سخت گذشت، بغض گلوئی مرا فشردد و قطره‌های اشک بریده چشم‌ها من نشست. خیلی حسرت خوردم که با دوربین خود از همه با اوعکس گرفتم، اما خود می‌بهره ماندم.

شهید بهشتی که وضع مرا دید، با لحن گرمی که هنوز هم آن را احساس می‌کنم، هر من کرد و بسیار جدی و مهربانانه گفت: اینکه ناراحتی ندارد. هفتنه بعد همین موقع بیا. دوربینت را هم بیاور تا هر چه می‌خواهی با هم عکس بگیریم. خیلی خوشحال شدم اما کمتر از ۲۲ ساعت بعد، صدای انفجار مهیبی شنیدم که پیشام این بود: دیدار با سید محمد حسینی بهشتی، سیدالشهدای انقلاب اسلامی، به قیامت موقوف شد. آن‌شاء‌الله.